

تفسیری کهن به زبان فارسی

دکتر سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی

کتابی که هم‌اکنون باختصار معرفی می‌گردد اثری است بسیار ارزنده و بیانگر گوشه‌ای از میراث بزرگ اسلامی ما که در سراسر گیتی پراکنده شده است. این اثر با ارزش که شاید بتوان آنرا از جنبه‌های نگارش و نشر فنی در زبان فارسی منحصر به فرد دانست سالها به شکل ورق‌هایی پراکنده در گوشه مسجدی ویران در دیهی از دیه‌های مازندران افتاده بود، از آنجا به‌خانه یکی از روحانیان پارسای آن دیار راه یافت، در منزل این فقیه بزرگوار با این اثر آشنا شدم و آن را دمرد بزرگوارى نمود و این نسخه را در اختیارم نهاد.

پس از مطالعه‌ی اجمالی و اطلاع از ارج و سود بسیار کتاب بر آن شدم تا به‌یاری پروردگار آن را به‌محضر صاحب‌نظران معرفی نمایم تا شاید به‌شناخت مؤلف آن و احیاناً یافتن دیگر مجلدهای آن کمکی گردد به‌این امید که به چاپ و نشر آن بیانجامد.

در باب این کتاب با بسیاری از ارباب نظر و متخصصان مشورت کردم همگی قدمت زبان و نشر و ارزش ادبی و لغوی این اثر را تأیید کردند اما بیش از این درباره‌ی این سخنی نداشتند.

در اینجا به‌چند مطلب در معرفی کتاب اشاره می‌کنم:

الف: نسخه‌ای که در اختیار نگارنده است نسخه‌ی اصل دست‌نویس

مؤلف نیست چون در خلال حواشی این کتاب به یکی دو نسخه‌ی دیگر تصریح شده است، و با تعبیر «فی النسخة» یا «فی النسختین» معلوم می‌شود که کاتب هنگام استتساخ، دو نسخه‌ی دیگر پیش‌روی داشته‌است. است.

ب: قدمت شیوه نگارش و نیز واژگان کهن فارسی آن از قدمت نسخه‌ای که در اختیار داریم فزون‌تر است و این خود تأییدی است بر مطلب اول یعنی این نسخه از روی نسخه‌ای کهن‌تر، که با شیوه‌ی نگارش آن هم‌زمان بوده، استتساخ شده است.

ج: از لابلای سطرهای این کتاب شریف برمی‌آید که آن در اصل تفسیر همه «مهین کلام یزدان» بوده است که اکنون یک چهارم از آن را در اختیار دارم، سوره‌هایی که در این مجلد محفوظ مانده بقرار زیر است:

از: تفسیر آیه‌ی مبارکه‌ی یکصد و هفتاد و شش از سوره هفتم «اعراف» «... ولکنه اخلد الی الارض...» تا پایان سوره؛ سوره‌ی هشتم انفال؛ سوره‌ی نهم توبه؛ سوره دهم یونس؛ سوره‌ی یازدهم هود؛ سوره‌ی دوازدهم یوسف؛ سوره‌ی سیزدهم رعد؛ سوره‌ی چهاردهم ابراهیم؛ سوره‌ی پانزدهم الحجر؛ سوره‌ی شانزدهم النحل تا آیه‌ی شصت و هشت:

«واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً ومن الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فأسلکی سبل ربک ذلک ینخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون»

حدوداً شامل حزب هجدهم از جزء نهم تا ربع حزب بیست و هشتم از جزء چهاردهم است.

همه این جزءها (هم اکنون در یک مجلد) با کاغذ نخودی‌رنگ از نوع ضخیم و موریانه زده دارا ی یکصد و چهل ورق در اندازه ۲۲×۱۵ «رسم» و اندازه سطر متن به ابعاد ۱۲×۱۸ «رسم» گرد آمده، در قطعی میان وزیری ورقعی با خط نسخ خوب متوسط و خوانا، آیه‌های قرآن کریم با قلم درشت، از دو تا ده سطر در صفحه، تفسیر با خط و قلم ریزتر و خوانا به سبک مزجی نوشته شده است با افتادگیهایی از میان آن، مانند

افتادگی از آغاز سوره‌ی انفال به مقدار ده آیه که معوم نیست چند ورق را در برمی گرفته است.

مؤلف، آیه‌های موردنظر را در بالا قرار داده است که در مقام ترجمه و تفسیر، به تناسب، بار دیگر آنها را به گونه‌ای مزجی در متن تفسیر نیز قرار داده است.

مؤلف و تاریخ نگارش :

از آنجا که آغاز وانجام کتاب افتاده تاریخ قطعی تألیف آن برنگارنده‌ی این مقاله معلوم نیست و بامید آنکه در فرصتی بیشتر بتوانم برپایه‌ی نام اعلام و دانشمندان که در خلال سطور کتاب آمده است و به انضمام قراین دیگر، زمان تألیف آن را بیابم. اینک به ذکر بعضی از آنها می‌پردازم: ذیل تفسیر آیه ۱۷۹ سوره‌ی اعراف ص ۳ گوید :

۱- «قال الشيخ الامام، شيخ الاسلام انشدني عمويه الصوفي احمد بن حمزة، قال وانشدني خلف المغربي...» الخ.

۲- در صفحه‌ی یکصد و هفتاد و چهار به مناسبت تفسیر آیه‌ای از سوره‌ی هود گوید: «قال الشيخ الامام قدس الله روحه [تعبیر قدس الله روحه در این جا و عدم ذکر آن در تفسیر سوره‌ی اعراف، چنانچه از باب مسامحه نباشد شاید باین دلیل است که در آن وقت در قید حیات بوده و در زمان تفسیر سوره‌ی هود در گذشته بود].»

۳- سمعت اسمعيل بن عبدالرحمن الصابوني رحمه الله ينشد على المنبر بهراة.

جاء الطيب يجسني فجسنته فاذا الطيب له كحالي حال
فغدا يداويني بطول سقامه و من العجائب اعمش كحال

۴- نیز در ص ۱۵۱ به تناسب معنی لغوی امام گوید:

«... و عرب راه را امام خوانند از بهر آن که در پیش رونده است، و حاجت را امام خوانند از بهر آن که آن در پیش جوینده است و منه قول بعضهم:

قد جئت مسترشدا بلا سبب اليك الابحرمة الادب
فاقض امامي فاني رجل غير ملح عليك في الطلب

انشدنيهما، حمدين بن احمد بن حمدين الرزيمي وقال: قال بعضهم

هما لابي دلف.»

۵- در صفحه‌ی ۲۲۸ گوید :

«بسر علی بندار صیرفی کوید نیسابوری که بوبکر واسطی گفت...»

«الخ»

۶- در صفحه ۲۳۸ گوید :

«قال الشيخ فيما اخبرنيه ابويعقوب الحافظ عن ابى النضر السمسار

عن محمد الفرامقانى عن عبدالله بن احمد بن حنبل عن ابيه...»

۷- افزون بر نامهای اعلام، کار بردن برخی واژه‌ها و گویشهای خراسانی که به‌طور کلی در بخش‌های مشرقی ایران رایج بوده‌است و از قراین موجود در خلال سطرهای کتاب می‌توان حدس زد که این تفسیر در منطقه‌ی خراسان و به احتمال قوی در هرات یا حوالی آن تألیف یافته است. و از آنجا که در زمان مؤلف، زبان فارسی ادبی از زبان فارسی محلی کاملاً تفکیک نشده بود در پاره‌ای از موارد لهجه‌های محلی بکار رفته است.

همچنین شیوه‌ی کلی نگارش، و هم‌سانی نزدیک آن با آثار منشور قرن‌های اولیه و مقایسه‌ی آن با متون کهن تفاسیر فارسی چاپی [مانند، پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی در قرون اول هجری ترجمه‌های آهنگین از دو جزو قرآن مجید به اهتمام دکتر احمد علی رجائی؛ تفسیری بر عشری از قرآن مجید نسخه‌ی کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا تصحیح دکتر جلال متینی؛ تفسیر قرآن مجید، نسخه‌ی کتابخانه‌ی کمبریج تصحیح دکتر جلال متینی؛ تفسیر نسفی؛ تفسیر سورآبادی و...] و شواهدی که بعد خواهیم آورد قرینه‌های دیگری است برای این حدس که مفسر از شخصیت‌های علمی ماوراءالنهر بوده است و تاریخ تألیف کتاب، حدود قرن پنجم و ششم هجری بوده است. اما آنچه نه‌برپایه‌ای حدس و گمان بلکه منجزاً می‌توان گفت این است که این کتاب ارزنده از نظر جامعیت و پرباری خود با هیچکدام از تفاسیر کهن فارسی قابل مقایسه نیست.

مؤلف، باایمان ژرف مذهبی در برگرداندن آیه‌های قرآن مجید و گزینش واژه‌های فارسی برابر کلمه‌ها و ترکیب‌های مبارك «مهین کلام

بزدان پاك» با وسواس عالمان و احتیاط پرهیزکاران گام برمی دارد وی با نگرشی دقیق و با انتخابی بسیار استادانه به انتقال مضامین والا و متنوع قرآن کریم به زبان فارسی دور از تکلف و تصنیع می پردازد، زبان فارسی در دست هنرمند او چون مرکبی راهوار، نرم و آسان با چابکی، پستی و بلندیها و کاست و کمبودهای زبان را پشت سر می گذارد.

متن فارسی این اثر پراج در مفردات و ترکیباتش از انسجام و آهنگی گوشنواز برخوردار است، واژه ها در کنار هم نغمه و ترنمی موزون دارند که هرچه آن را بیشتر بشنوی مجذوب تر شوی. این فرازهای آهنگین را بنگرید:

او آنست که شما را شب آفرید

تا درو بیارامید و روز آفرید

جهمی پندارند و جهمی گویند و چه می بیوسند و بر چه اعتماد می کنند.
 بمن یازید و بر من خیزید و بمن روید و همه بر من بایید
 اوست تاونده با هر کاونده و بهیج هست نماونده
 مؤلف توانای این کتاب شریف با دانش گسترده‌ی خود در ادب اشتقاق، لغت، رموز زبان عرب، شعر و شعرا، امثال و حکم فارسی و عربی، علوم قرآنی و اطلاع از قراءت های مختلف و منابع و مصادر گوناگون، خواننده را سخت بهره مند می کند.

دقت نظر مؤلف در کشف معانی ظریف لغوی و موشکافی های او در تفکیک مفاهیم آن و اشاره‌ی وی به اختلاف ترجمه و تفسیر که نشأت یافته از اختلاف در قراءت ها می باشد گواهی از اعتدال وی می دهد و یکی دو نمونه آنرا برای مثال ذکر می کنم:

قوله تعالی: افمن.. این الف وفا استفهام است، سخن به آن مفتوح و عرب استفهام کند به الف و الف وفا و بالف و واو. قوله تعالی... هار... هار مقلوب است معنی آنست که هار چنانکه در عقب گفت: فانهار، الهایر الذی لایتماسک.

قوله تعالی: ظنوا. و در قرآن ظن بمعنی یقین جایهاست. در باب مشرب کلامی و فقهی مؤلف تنها به بیان این نکته بسنده می کنیم که وی در کلام پیرو مذهب اشعری و احتمالاً در فقه از پیروان

معتدل حنبلی است و بحث در چگونگی این مطالب در گنجایش این مقاله نیست.

به یاری خدای توانا می‌کوشیم تا به اختصار ویژگیهای این اثر ارجمند را در خلال این سطور بشناسانیم و نمونه‌هایی از متن این تفسیر را در انجام این کلام نشان بدهیم.

روش تفسیری:

بررسی روش تفسیر مفسران یکی از موضوعهایی است که مورد توجه پژوهندگان علوم قرآنی است زیرا تبیین جایگاه مفسر میان مفسران و همچنین یافتن جایگاه تفسیر مورد نظر در میان تفاسیر از بحث‌های بسیار مفید در رشته علوم قرآنی است.

بنابراین پیش از پرداختن به ویژگیهای آن مطلبی کوتاه پیرامون کلیات روش این تفسیر بیان می‌کنیم.

هرگاه بخواهیم برای این کتاب جایگاهی در میان تفسیرهای «مهین کلام یزدان» بیابیم باید آن را در ردیف تفسیرهای ادبی، لغوی قرار بدهیم. چه فراوانی شواهد منظوم و منثور و عنایت سخت به معانی و اشتقاق‌های لغوی گواه این مدعا است.

الف: در تفسیر: «انالفاعلون» گوید:

جنین کنیم. لفاعلون آنست که عرب گویند: نزلت بفلان فأحسن قرانا و فعل و فعل یکنون بهذه اللفظة عن افاعیل الکرّم و یقولون غضب فلان فقرب و شتم و فعل و فعل یکنون عن افاعیل الادی» و قوله تعالی :

ب: «ردت الیهیم: نقلت کسرة الدال المدغمة الی الراء فان اصلها رددت نقلت کسرة الدال الاولی الی الراء والتي بعدها مثلها..» انتهى .
یقال فلان احسن بی واحسن الی. قال ابوالعتاهیه:

قد احسن الله بنا ان الخطایا لاتفوج

فاذا المستور منا بین ثوبیه فضوح

ب: «ان ابراهیم لاواه» تفسیر آواه، آوه کننده است و لاوه گویند اما معنی اورجاع است و تواب یقال: آه فلان وتآوه، آهاً وآهة و یقال فی الصوت والندبة آه و آهاً و آهه و قال الشاعر: آهاً لریاً ثم آهاً آها.

ج- اما گاهی از روش ادبی تخطی کرده است و به وادی دیگر گام نهاده است مثلاً در تفسیر آیه‌ی ۱۷، ۱۸ سوره‌ی رعد «انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها...» گوید :

بوبر و اسطی گفت که مواد علم حقیقت و معرفت همه برین آیه می‌گردد در قرآن... پس از ترجمه و تفسیر آیه‌ی مبارکه چنین نویسد: انزل من السماء ماء یعنی اوحی من العلی الی قلوب الانبیاء و اسماعهم والهم الحکماء فی عقولهم و بصائرهم، فسالت، فأبصرت اودية یعنی قلوب بقدرها، بقدر سعنتها و حیوتها و استنارتها فأحتمل السبل فاصاب تلك القلوب من خطأ الآراء و دررن الهفوات و ما یلقى الشیطان من الامنیة و یختلسه من الحفظ و یلقیه من الزلل. و مما یوقدون علیه و ما یتفکرون فیہ و یتدبرونه و یتنبطونه منه ابتغاء استدلال او ابتغاء کشف زبد مثله مثل زیاده الخطأ الذی یلقیه الشیطان فاما الزبد فاما الخطأ والطغیان فیدهب تذکرا کقوله ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا الآیة. و اما ما ینفع الناس من استدلال للفتوی او توقف علی معنی فیمکت فی الارض فیرسخ فی القلب للذین استجابوا لربهم الحسنی یعنی و حدوه و صدقوا رسله».

در سرتاسر این بخش از تفسیر قرآن کریم که در اختیار داریم، سبک برداشت از آیه‌ها بدین گونه که نقل کردیم بسیار اندک است. تفسیر آیه به آیه: قوله تعالی: وان فرعون لعال (۸۳ یونس ۱۰) و جای دیگر گفت ان فرعون علافی الارض (۴ القصص ۲۸) جای دیگر گفت انه کان عالیاً (۳۱ دخان ۴۴) از بهر آنک گفت: تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض (۸۳ قصص ۲۸) (ص ۱۳۵). نیز در (ص ۱۸۸) در تفسیر آیه ۱۶ یوسف ۱۲ «و ما انت بمومن لنا» این مؤمن اینر مصدق است همچنان که آنجا گفت «و یؤمن المؤمنین» (۶۱ توبه ۹) ای یصدق للمؤمنین و جاء [جای دیگر]: لن نؤمن لکم (۵۵ بقره ۲) ای لن نصدقکم. (ص ۸۹) قوله تعالی: ولاتقم فیہ ابدأ. (۱۰۸ توبه ۹) این قیام اینر نام نماز است چنان که آنجا گفت: والذین یتنون

لربهم سجدا و قیاما (۶۴ فرقان ۲۵)، (ص ۱۲۵) قوله تعالی: و یستنبؤنك احق هو قل ای وربی (۵۳ یونس ۱۰) در جای دیگر گفت: قل بلی و ربی (۷ تغابن ۶۴) و جای دیگر گفت: قل نعم (۱۸ صافات ۳۷) و معنی هر سه لفظ آنست که آری. (ص ۸۶) قوله تعالی: «قل اعملوا فیسری الله عملکم...» این الفاظ تهدید است این در قرآن هر جا که آید، چنان که آنجا گفت: اعملوا علی مکانتکم... و این را اخوات است در قرآن چنانک گفت: اعملوا ماشئتم. وانتظروا. فارتقبوا. فتربصوا. آمنوا به اولا تومنوا. فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. و ماضاهاها.

قراءت:

قراءت‌های این کتاب غالباً بر اصول قراء اهل تسنن است و احیاناً قراءت‌ها را به اصحاب آنها نسبت می‌دهد از قبیل ابو عمرو، یعقوب، ابن کثیر و ... مسئولیت شرعی و تقوای علمی، مؤلف را بر آن می‌دارد تا تفسیر و ترجمه‌ی آیه‌ها را بر پایه‌ی قراءت مرجح و یا در صورت عدم ترجیح یکی از قراءت‌ها، ترجمه را بر اساس همه‌ی قراءت‌ها تقریر نماید که چند نمونه از این روش را در ذیل می‌آوریم: قولی تعالی: «و اخوانهم یمدونهم فی الغی (اعراف) و در غی و کومی می‌کشند و دران می‌رانند و بر آن می‌دارند و قری یمدونهم [ضم یا و کسر میم] ایشانرا در کومی افزایند. (ص ۷۷) قوله تعالی: جاء المعذرون من الاعراب... معذرون [با تشدید] عذر سازانند و معذرون [با تخفیف] خداوندان عذر، عذر باز نمایندگان، عذر فلان اذا زور عذرا و اعذر فلان اذا اتی بما یعذر به. یقال اعذر من انذر و جاء المعذرون (مشدد)، آمدند قوم عذر سازان از عرب تا دستوری دهند ایشانرا باز نشستن را از غزات تبوک و جاء المعذرون (مخفف) آمدند عذر باز نمایندگان از عرب که عذرهای داشتند راست تا ایشانرا دستوری دهند نشست را، و تفسیر برین قراءة ظاهرتر است و در خورتر. (ص ۸۷) قولی تعالی: «و آخرون مرجون

لا امرالله..» و مرجون مهموز خوانده‌اند و بحذف همزه خوانده‌اند اما بهمز معنی مؤخرون است «الارجاء التأخیر» معنی آنست که ایشان با حکم خدای گذاشتی‌اند نه نومیدی و نه امید تمام و گه بحذف همز خوانی مرجون. آنرا، دو وجه است یکی همان که گفتیم بر مذهب ایشان از عرب و اهل عربیت که همز بیوکنند و آن لغت مدینه است و بیشتر از حجاز و دیگر معنی از رجاء از اومیدی، کوید ایشان اومید دادگان‌اند لا امرالله یعنی لحکم الله». (ص ۳۴) قوله تعالی: علم ان فیکم ضعفا...» ضعف [بفتح ضاد] و ضعف [بضم ضاد] هر دو خوانده‌اند و بنزدیک عرب ضعف [بضم] فصیح‌تر است (ص ۱۸۸) قوله تعالی: «لنتبئنهم بامرهم».. روزی بخبر کنی ایشانرا باینج می‌کنند امروز. و قری لتبئنهم بامرهم براستی ما ایشانرا خبر آنرا روز [ی] کنیم و ایشانرا آگاه کنیم. (ص ۱۸۸) قوله تعالی: «... بدم کذب...» و قریء بدم کذب بالبدال غیر معجمة و قریء بدم کذب مضافا» (ص ۱۵۵) قوله تعالی: «قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا...».. قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدلنا برین قراءت مقدم است، و موخر معنی آنست که قد اکثرت جدلنا فجدلتنا ای نوح جندان با ما بیجیدی و بیکار کردی تا ما را بجدل ببردی و بیکار بشکستی يقال جادلنی فجدلنی و خاصمنی فخصمنی و غالبنی فغلبنی (ص ۱۸۹) قوله تعالی: «یا بشر ای هذا غلام...» او که بشری خواند، گفت فرا یاری نام او بشری. ای بشری آنک غلامی و او که یا بشرای خواند معنی آنست که ای شاذیا مرا آنک غلامی.

استشهاد:

در بیان و توضیح لغات قرآن کریم به اشعار سرایندگان عرب جاهلی و مخضرم و اسلامی و مولد استشهاد می‌کند و نسبت ابیات شاهد در این کتاب اندک نیست و معمولا از امرؤی القیس، ابوالعتاهیه، عمر بن ابی ربیعه، عبدالسیح، فرزدق، رؤبه، زهیر بن ابی سلمی، الراعی، ابودلف، یحیی بن عمار، مثقب‌العبدی، جریر و بسیاری از شاعران عرب که با تعبیر: قال الشاعر، و کقول بعضهم از دیاد نام ایشان بسنده کرده است.

علاوه بر اشعار شعرا پاره‌ای از مطالب را با آوردن مثلی از زبان

فارسی توضیح می‌دهد: مثلاً (ص ۹۰) ذیل «أفمن اسس بنیانه...» گوید: این الف و فا استفهام است که سخن به آن مفتوح چنانکه پارسی‌گویان گویند در آغاز سخن: باش، کسی که چنین کند، درنگر کسی که چنین کند، بشنو کسی که چنین کند. (ص ۸۷). در ذیل آیه شریفه «فینبئکم بما کنتم تعلمون» گوید: در همه قرآن در موضع تهدید است و آن آنست که عجم می‌گویند در تهدید: بخبر کنم ترا، آری آگاه شی، آری بخبر شی. (ص ۳۱) ذیل «فاماتتقنهم فی الحرب فشردهم» گوید: هر گاه، که ایشانرا در یاوی و بریشان دست یاوی در جنگ نکال کن ویرا که، هر که از بس وی فرارسد حذر کند و برمد و این آنست که مردمان گویند: در مثل که: بل کرد؟

همچنین از احادیث رسول اکرم (ص) و علی امیرالمؤمنین (ع) و اقوال بزرگانی چون عبدالله بن عباس و دانشمندان اسلامی از قبیل ابن‌الانباری، ابن‌قتیبه، قطرب و ثعلب، عبدالله بن مبارک و ابوموسی اشعری و دیگران شاهدی آورده است. و این همه جز، منابع تفسیر و حدیث صحاح و متون لغت است. در همه‌ی ورق‌های این کتاب یک بیت شعر فارسی دیده نمی‌شود.

رسم الخط دستنویس:

چگونگی رسم الخط این کتاب به احتمال بسیار بر شیوه‌ی دستنویس‌های قرون اولیه در ایران به زبان فارسی است. به طوری که پیش از این گفتیم آیه‌ها با قلم درشت و تفسیر و ترجمه با قلم ریزتر نوشته شده است اما گاه این رسم رعایت نشده است و حتی مطالبی که برای شاهد ذکر گردیده است با قلم درشت تحریر شده است. نکته‌ی دیگر در رسم الخط این کتاب، عدم رعایت قواعد املاء است مثلاً: قوم هادی جای قوم هاد. دعاء الکافرین به جای دعاء الکافرین. ابتغاء الفتنة بجای ابتغاء الفتنة. آبایهم به جای آبائهم. ملائکه به جای ملائكة. یک بار یدروُن و یک بار یدراءون. تطمین جای تطمئن. اهواهم جای اهواءهم. بل که، جای بلکه.

اینک شکل تحریر حروف الفبا را به ترتیب می نویسیم:

آ (۱): به شکل رسم الخط معمولی: آنرا، آمدند. درین آیت. آنک.
(۲) بدون علامت (مد): دران نبودند. ازان کی جنین کند. کرد شما
درایند. تا بانگاه = تا به آنگاه.

پ (۱) نود درصد به شیوهی دستنویس های کهن با يك نقطه: و
ما نؤخره. با بس نمی داریم. خدای برستی. کار باو وسبردم. مجسبید.
بنداشت. باره باره.

(۲) به شیوهی کنونی با سه نقطه: بیای داز نماز را. تا بر پی آن.
پیدان کرانرا برپی فراخ جهانی. پارسی. گاه پرستش. پنداشت.

ة (۱) به شکل تاء مدور در کلماتی اندک به صورت هاء غیر ملفوظ
فارسی: آن به است شما را و با بر که تر = با بر کت تر.

(۲) در بیشتر موارد به شکل (ة) در متن فارسی: زکوة. عمارة-
المسجد. سدانة کعبه. بیعة عقبه. تجارة. قراءة.

(۳) بصورت (ت): در دیگر آیت. کنایت. نامه ی تهریت = تورات.
چ: این حرف در همه ی موارد به رسم الخط نسخ کهن با يك نقطه
است: چنان = چنان. آنج، اینج = آنچه و اینچه. هرچ = هرچه.
چاره = چاره جاه = چاه. چند = چند.

د: در بیشتر موارد به رسم الخط رایج نوشته شده است:

چند = چند. نکند. نتوانند. مردمان. می کردند. خداوند.

ذ: (ذال معجم) در همه ی موارد فارسی با افزودن يك نقطه از
«دال» مشخص شده. غالباً قاعده ی تشخیص آن از این قرار است که در هر
کلمه ای اگر ماقبل حرف مورد بحث حرف صامت باشد و غیر از (و-ا-
ی). «د» است و الا «ذ»: بیارید. ایذر. توانید. کنید. شاذیا. خوانید.
جانوی آشکارا.

ر: در همه جا به رسم شیوهی معمولی است مگر آنجا که مخفف «اگر»
باشد علامت سکون بر روی آن نوشته شده است.

ز: بر شیوه‌ی معمولی است مگر در واژه‌ی «جز» که همه‌جا «جذ» است.

ژ: به صورت متداول با سه نقطه: فوژای. دژوار. ژیدی. تحریر «ژ» به جای ج: الله کژنکند بدیس خود.

گ: (کاف پارسی) در همه موارد با (کاف عربی) نوشته شده است و این تلفظ از بعض لهجه‌های ایرانی برخاسته است. مؤلف آندراج گوید: «در الجواهر الحروف نوشته شده است که لفظ گشادرا مردم فارس بکاف فارسی و اهل ماوراءالنهر بکاف عربی استعمال نمایند»:

جه کویید = چه گوویید: نگر که در کمان نبی ازین قرآن = نگر که در گمان نباشی ازین قرآن. ناسکالیده. می نکریم = می نگریم. کوم راه = گمراه.

ه (۱) به شکل مدور و کوچک نوشته شده است: نااندیشیده.

(۲) گاه حذف شده است آنج = آنچه، هرج = هرچه.

(۳) در جمعها حذف شده است: صدقها = صدقه‌ها. بادیها = بادیه‌ها.

خانهها = خانه‌ها.

ی (۱): غالباً در شکم آن دو نقطه نهاده شده است (ی) خواه یای بزرگ باشد و یا بشکل متصل: پی در می جند. مانده‌ی. بر کردانی. و دو نقطه هیچگاه در زیر (ی) نوشته شده است. و این دو نقطه در کلمات عربی نیز آمده است: لاتمهلونی.

(۲): یای کوچک (ء) بجای (ی) بزرگ در جمعهای فارسی و عربی. ماههء = ماههای: جرمهء = جرمهای. سرایهء خویش = سرایهای... درجاء = درجای. بسزاء = بسزای.

(۳) افزودن (ی) در میان جمعها. جایهء دیگر = جاهای دیگر شهرهایرا = شهرها را.

(۴) افزودن (ی) در آخر اسم منادی: ای پدرای = ای پدر.

(۵) استعمال «کی» جای «که».

ء (۱): به جای (ی) می کوئیم و گاه جمع بین ی و همزه: قایم
[با همزه و یاء] سائر [به همزه و ی]، عذابی دردنماء (۲۶۲).

(۲) گاه به شکل یا ای اول: تویی.

(۳) (ای تکبیر) آواز دهندهء برادرشهر آواز داد. = آواز دهنده ای.

نکات لهجه ای:

اینک به برخی از نکات لهجه ای اشاره می کنیم:

(۱) کار بردن کسره جای (ی) به گونه ای فراوان و گسترده:

قوله تعالی: خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا.. در امیختند کردار نیک
و کردار بد یکی نیک و یک [با کسر کاف] بد. ص ۸۴.

قوله تعالی: فما آمن لموسی الا ذریة من قومه: بنه کورفینده بوذند
بموسی مکر فرزندان [با کسر نون] از قوم او. ص ۱۳۵.

فرعون مرد [با کسر دال] برورشته بوذ در زمین و مرد [با کسر دال]
از کزاف کویان بود ص ۱۳۵.

گروهی بکورفیندند و گروه [با کسر دال] نه. ص ۱۸۱.

از آفرید گروه است [با کسر هاء]. ص ۳. کوی = گویی.

(۲) ضمه جای فتحه، جوانان [به ضم جیم].

[۳] ته (ت مفتوح) جای تو.

گفتند ای نوح، بیجیدن ته با ما فراوان و دراز کردی ص ۱۵۵.

(۴) من (با کسر میم) جای من (به فتح میم): کوی که کرد من،

من و کرد شما، شما. در ترجمه: فقل لی عملی ولکم عملکم. و این روش در
جای این کتاب بکار رفته است.

(۵) اشباع ضمه در شکل واو کوم راه = گمراه. کومی = گمی.

همه کوم کشت ص ۱۰۶.

(۶) تخفیف فعل بودن. بند [با کسر ب] جای باشند: هر چند که

خویشان و نزدیکان بند: ولو کانوا اولی قریبی. ص ۹۱. ولایرغبوا بانفسهم

عن نفسه: و نه آنج خویشتن دریغ دارند ازو یا بخویشتن مشغول بندازو.

کوم می بند = گم می باشند: فنذرالذین لایرجون لقاء نافی طغیانهم
بعمهون، تا در کزاف کاری خویش کوم می بند ص ۱۶۰.

(۷) بم [کسر ب] = باشم: واکن من الجاهلین، وانگه کار نادانرا کننده
بم. بیم: و قالوا ذرناکن مع القاعدین: وتراکویند کنار تاییم بادیگر
نشستگان.

(۸) شند و شید مخفف شوند و شوید:

الاتنغروا بعدبکم: اریرون نشید عذاب کند شما را (ص ۵۵).

انغرواخفافا: بیرون شید (ص ۵۶).

تا قوی شند (ص ۱۷۲).

(۹) شم [با کسر شین] = شوم: ساوی الی جبال، من باکوهی

شم (ص ۱۵۹).

شی: مخفف شدن: تا آنکه نیست شی یا ... تباهی شی از تباه

شدگان. (۲۱۰)

(۱۰) تخفیف از: ولم یخس الاالله: وجدزالله کس را خدا

نخواند. (۴۵)

(۱۱) دس مخفف دست: برایشان دس رس نیست. (۲۶۲).

(۱۲) نادان مخفف ناداده: هر مالی که زکوة آن نادانست ... کنز

است.

(۱۳) مایا مخفف میاید، نیاید: خوش مایا و نیکوی، ترا مالهای

ایشان. ۶۲.

(۱۴) فروخته مخفف فروخته: وابی می کند الله که مکر تمام کند نور

خود و فروخته.

(۱۵) هام = هم: هام مادر، هام ساز (۲۰۷)، (۱۰، ۱۸۶).

(۱۶) بیرامن، = پیرامون. (۴۸)

(۱۷) ادغام: بترین = بدترین. سخت = سخت تر.

(۱۸) ادغام و تخفیف، هیچیز = هیچ چیز.

(۱۹) اتصال (به) حرف اضافه در همه‌ی موارد: بآنچ، بجه چیز، بخویشتن، بتو، بنماند. بنه کورفیدند. بازمای. بکرینند.

نکات دستوری: ابدال :

۱- ب: جای و: یحبون ان یتطهروا. دوست می‌دارند که باکیز کی برزند (ص ۸۹).

والله یحب المطهرین: خدای دوست‌دار... باکیز کی برزند کانرا. (ص ۹۰).

۲- با: جای بر: ساوی الی جبل: من باکوهی شم. (۱۵۹)

۳- ذ: جای د: مازادو کم‌الاخلالا. میان شما فرقت و جدایی او کنید و شما را بد دلی می‌فزودیدید. (ص ۵۸)

۴- ژ: جای ش: ولو کره الکافرون: هر چند که دژوار آید کافرانرا. (۵۰)

ولو کره المشرکون: هر چند که می‌دژوار دارد مشرکان. (۵۹).

وهم کارهون: وایشان آنرا ناخواهان و بریشان دژوار. (۵۹).

۵- ف: جای ب: و مثله کمثل الکل ان تحمل علیه یلهت: مثل اوراست جن مثل سک است اربروی حمله بری و ویرا تاختن داری زفان از دهان بیرون کند. (ص ۱)

۶- و: جای ب. لعلکم ترهمون: تا مگر بر شما بوخشایند (۱۱).

... و رحمة لقوم یؤمنون: و راه نهوئی، و خشایش گروهی که بکورفیدند (۱۱۰).

من بوی یوسف می‌یاوم (ص ۲۱۳).

اربنیامرزی مرا و بنه و خشایی. (۱۶۱).

سپاه مشرکا. را میزوانی کردند. (۲۴).

یوم یحیی فی نار جهنم: آن روز که آنرا می‌تاوند... بایشان تاوم.

(۵۲).

۷- و: جای پ: وان لکم فی الانعام: و شمارا در چهار وایان... (۲۸۰).

۸- و: جای ف: ان هذا الاساطیر الاولین: نیست این مکر اوسانه

وداستان بینشینیان. (ص ۲۰).

منافقان بر عقبه قصد بیو کردن مصطفی کردند تا هلاک کرد...

و آهنک کردند. فالقوه علی وجهابی: آنرا بر روی بدر من او کنید. (۲۱۳)

- از او کردن وی. (ص ۴۲)
- الله تعالی تورات را از اول تا باخر در دل عزیز او کند. (۴۹)
- و مردمان را در او در شك می‌او کنند. (۵۹)
- القاها علی لسانه: که آنرا بزبان او کند. (۲۰۵)
- ۹- و: جای ب: فاماتتقنهم فی الحرب: هر که، که ایشانرا دریاوی
و بریشان دست یاوی در جنگ. (۳۱)
- لا یعقلون: و دریافت حق را خرد ندارند که دریاوند. (۱۷)
- وان یظهروا علیکم: که ار بر شما قادر شوند و دست یاوند. (۴۲)
- شتاوید، شتاوانیم، باوشتابد (۱۰۶)
- ۱۰- وی: جای بی: خذمن اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها: ...
... وی عیب کنی ایشانرا. (۸۵)
- ۱۱- ب: جای و: و نادی نوح ربه: آ باز داد خداوند خویش (۱۶۱).
ثم اذن مؤذن: آ باز دهندهی بر در شهر آ باز داد.
- ۱۲- ك: جای غ: و شمارا روزی داد از خوشهای روزی خویش
و باکهاء آن و این نخل قرای مدینه است. (ص ۱۸)
- ۱۳- آوردن «می‌استمراری» بر افعال: یتواری من القوم: از دیدار
مردم می باز شود.
- اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله: آ ب دادن
حاج را از زمزم و عمارة مسجد حرام و سدانة کعبه می برابر دارند...
و خدمت کاران کعبه را می برابر کنید با ایشان...
ولو خرجوا فیکم مازادو کم الا خبالا: اریرون آمدندید...
بیشرهم ربه: می شاذ کند ایشانرا خداوند ایشان.
- ۱۴- آوردن (می) در بر اسم بجای آوردن آن بر فعل (فعل‌های
مرکب): والذین یکنزون الذهب والفضة، وایشان که زر و سیم می کنج
نهند.
- ۱۵- آوردن (ید) در آخر فعلهای شرطی متصل به ضمیر: ولو اراد
والخروج. و اربشت. خواستند که بغزات بیرون آیندند با تو بیش از آن که
عذر می گویندید آمدندید و غزات را ساز ساخته بوذندید.
ولو خرجوا فیکم مازادو کم الا خبالا: اریزون آمدندید... نیفزوذیدید
شما را مگر تباهی.

- ۱۶- آوردن (باء) بر افعال مبدوبه نون نفی: ولما يعلم الله: انیز بنه دیده... بنه می بینند.. از پی شما بنیایند.
- قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله والیوم الآخر: کشتن کنید با ایشان که بنه کورفیدند بیکتای خدا ونه بروز رستاخیر.
- ۱۷- نفی افعال با قید (نه) بجای نفی آنها با (ن).
فلن ابرح الارض: باری از زمین مصر بنه جنبم. بنه کورفیدند... بنمی کورفندباو.
- ۱۸- آوردن حرف نفی بر اسم: هر مالی که زکوة آن داده است هر چند که در زیر زمین است نه کنز است.
- ۱۹- نفی کلمات با قید نفی: و راه نه دراز.
- ۲۰- آوردن حرف نفی بر سر صفت؛ تا معنای ضد آن بدست آید:
وراه نه دراز = راه کوتاه.
- ۲۱- حذف فعل با قرینه: تا ایشانرا زبر آرد و پیروز.
- ۲۲- آوردن متمم فعل پس از فعل: مالهاء مردمان می خورند بنا روا و ناشایست.
- ۲۳- کاربرد صیغه غایب بجای متکلم: بخدای ارتوانستید ما بیرون آمدیمی غزاة را با شما.
- ۲۴- تقدیم (می) استمراری بر جزء اول فعلهای مرکب اعم از اسم و هم کرد و صفت و هم کرد و یا حرف اضافه و هم کرد:
می دژوار دارد. می بر کردانند. می انباز خوانند.
- ۲۵- آوردن (ی) استمراری در آخر فعل: ارتوانستید ما بیرون آمدیمی.

واژه های کهن :

- ۱- بی آبان، بی آب: وارنکنند که او را فرمایم ناجاره در زندان کنند او را از خوارایی، بی آبان آنکاه او، خواری بوذ بی آب. (۱۹۱)
- ۲- انار: ماکان الله لیضل قوماً: نیست خدای عزوجل آنرا که قوم را ضایع وانار و تباه کند.. (۹۲)

- ان الله لا يضيع اجر المحسنين: الله انار نکند مزد نیکو کاران (۹۷).
- وما ضایع نکنیم وانار مزد نیکو کاران... اناری. (۲۲۶ و ۲۴۷ و ۲۰۱).
- ۳- انیز: لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر: ار بودنی و نابوده انیز من بذیره نیکی باز شدی تا بآن رسیدی. (۶).
- قومی اند که مسلمان شدند واقارب ایشان انیز کفار بود. (۱۹).
- شهرهایی که برپای است انیز چون قسطنطنیه. (۱۷۸).
- ولما يعلم الله: والله انیز بنه دیده. (۴۴).
- ۴- آنو: و گفتند که عنکبوت در غار می تنید در آن شب که رسول خدای آنو بود. (۵۶).
- جنان که آنو گفت: ذلك و من عاقب. (۹۷).
- هم جنین که آنو گفت: قل للذین آمنوا. (۱۰۴).
- ۵- اواده: وذریاتهم: ولد فرزند است و ذریت اواده (۲۳۱-۲۳۲).
- ۶- ایدروایدون. این استعفار ایدر توحید است (۴۴ و ۲۱).
- وعلى الله فليتوكل المؤمنون: وایدون باذا، پشتی داشتن مؤمنان بالله باذا. (۶۰).
- ۷- بایستانی: قالوا انك لفي ضلالك القديم: گفتند آن کسان که باوی بودند که بخدای که تو در کوهی بایستانی. (۲۱۲).
- ۸- بمایید: فاستأذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي ابدا: ... فقل کوی با من هرگز بمایید بخیر. (۷۵).
- ۹- بذیس، بذیسهاء، بذیسی: یا ایها الدین آمنوا لاتخونوا الله والرسول: این آیت و نظایر آن در قرآن در شان قومی اند که مسلمان شدند واقارب ایشان انیز کفار بودند، کفار در مسلمان شدگان می زاریدند و بذیس می دادند. (۱۰۵ و ۱۰۲ و ۹۱ و ۱۹).
- ان الله لا یخلف الميعاد: الله کز نکند بذیس خود. (۲۳۵).
- ۱۰- ببرچند: هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت: ببرچند هر تن کرد خویش.

- ۱۱- برغست: قلن حاش لله: گفتند برغست باذا خدایرا (۱۹۹).
- ۱۲- بیوسیدن: ان الذین لایرجون لقاءنا: ایشان که دیدار ما می‌نهند بیوسند و بانکزانیذن ما بنه کورفند. (۱۰۴).
- ۱۳- پیش‌فا: اولئك حبطت اعمالهم: ... آنج کرده‌اند پیش‌فا از حج و ... تباه گشت و باطل. (۴۵).
- من قبل...: وپیش‌فا. (۲۰۷ و ۹۴ و ۵۹).
- ۱۴- تاوستن: قال لوان لی بکم قوه: کاشکی من با شما تاوستید. (۱۷۰).
- ۱۵- توشت: قل نار جهنم اشدحرا: کوی آتش دوزخ توشت آن سخت‌تر است از ایشان دریاویند و دانید. (۷۵).
- ۱۶- درواخ: کل فی کتاب مبین: وهمه درلوح است درنسخت پیدای درواخ. ان کیدی متین. کید سازنهانی است و متین درواخ. (۴ و ۱۵۴ و ۱۱۴).
- ۱۷- دوانزده، یانزده: اثنا عشر شهراً: ماهه‌اء دوانزده است. احد عشر کوکبا: یانزده ستاره. (۱۸۵ و ۵۲).
- ۱۸- رهیکان: عباداً امثالکم: همه رهیکان اندجن شما. (۹).
- ۱۹- ریهاد: ویدرهم فی طغیانهم یعمهون: واگذاریم ایشانرا ریهاد در کزاف‌کاری ایشان. (۵).
- ۲۰- ژفت: اما احد کما فیسقی ربه خمرا: آنکس که می‌انکور ژفت... اورا ساقی می‌کنند وبنوازند تا خواجه خویش را می‌آشماند. (۱۹۴).
- ۲۱- ژیدی: ولئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته...: ار بجشانیم او را نیک روزی و ژیدی و ناز [ی] و تن‌آسانی بس‌کزند. (۱۴۸).
- ۲۲- سپرند‌گاه: ولایطؤون موطئاً یغیض الکفار: و نسپرند سپرند گاهی... که بدرد و خشم و غم آرد کافرانرا... (۹۶ و ۹۷).
- ۲۳- سپنجکانی: یعلم مستقرها و مستودعها: ومی‌دانند الله جای آرام آن و جای سپنجگانی آن. (۱۴۵).

- ۲۴- ستنگ زیستن: فاستقم کما امرت: ستنگ می‌زی چنان که فرمودند ترا. (۱۸۱).
- ۲۵- ستیم: یسقی من ماء صدید: می‌آشمانند ایشانرا از آب ستیم. (۲۴۷).
- ۲۶- سوییدن: قالواتالله تفتوا تذکر یوسف حتی تکنون من الهالکین: فرزندان گفتند بالله که هیچ بنخواهی سویید از یاد کرد یوسف و تاکی از وی خواهی گفت، تا آنکه نیست شی یا.. تباهی شی از تباهشدگان. (۲۱۰).
- ۲۷- شپیلیدن: ما کان صلوتهم عندالبیت الامکاءاً و تصدیة: و نبود مکر و رکار نماز ایشان می‌کردند بنزدیک خدا مکر شپیلیدن. (۲۴).
- ۲۸: شواشانان: فبشرهم بعداب الیم: ایشان را شواشانان ده بعدابی دردنماء (۲۶۲ و ۱۶۸ و ۱۲۹ و ۱۶۶ و ۴۱ و ۴۹).
- ۲۹- غندیدن: یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها الا هو: می‌پرسند ترا از رستاخیز کی است بپای کردن آن و پدید آوردن آن، کوی دانش هنگام آن بنزدیک خداوند من است و از نوغندد آنرا بر هنگام آن. (۵).
- ۳۰- فراجیجیدن: و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتث من فوق: و مثل سخن ناراست ناپاک چون درختی است ناخوش ناشیرین اجتث فراجیجیدن و دروژند از سرزمین آنرا. (۲۵۰).
- ۳۱- بفرهبنده: وان یریدوا ان یخددعوک... ارخواهند که بفرهبنده ترا بصلح. (۳۲).
- ۳۲- بفرهیفت: غرهولاء دینهم: اورا دین ایشان، ایشانرا بفرهیفت. (۲۹).
- ۳۳- فریشتگان: قالوا اتعجبین من امرالله: فریشتگان گفتند که می‌شکفت داری از کار خدای. (۱۶۷).
- ۳۴- فوژای خواستن: قال معاذالله: گفت فوژای خواستن بالله است. (۲۰۸).

- نوح گفت فوژای می خواهم بتو. (۱۶۲).
- ۳۵- فوژای جستن: قلن حاش الله: گفتند برغست باذا خذایرا
عزوجل و فوژای جست باوست. (۱۹۹).
- فاستعذبالله: فریاذ خواه بخدای و فوژای جوی.
- ۳۶- کامستید: لتزول منه الجبال: کامستید کوه که آنرا از جای
بجنبیدند. (۲۵۵).
- ۳۷- کامید: وجاءه قومه یهرعون الیه: و قوم او آمدند بقصد
ایشان، یهرعون الیه، یعنی یسرعون، مهرع، مردی بود که او را می شتابانند
جنان که کامید که می افتید. (۱۶۹).
- ۳۸- کذیمتر: متحیزاً الی فئة: آنست که جوك بیند کذیمتر،
خود را بآن افکند تا قوی شد. (۱۵).
- ۳۹- کذیمی: ولاتضروه شیئاً: و خدایرا کذیمی و کزند نیارید.
(۱۵۵).
- ۴۰- کشت آوردن: خوفاً و طمعاً: بیم مسافر را، و امید کشت آوردن را.
(۲۲۵).
- ۴۱- کشیخ: وخاف و عید: و بیم است از کشیخ من. (۲۴۶).
- ۴۲- کواس: الله موهن کیدالکافرین: وانیزالله سست کننده است
وبی کواس ساز کافران را. (۱۶).
- ۴۳- کزیت: حتی یعطوا الجزیة: تا آنکه کزیت دهند. (۴۹)
- ۴۴- کورفیدن، کورفیدکان، می کورفد، بنمی کورفد، ناکور-
فیدکان، بنه کورفیدند، بنمی کورفند، بخوانند کورفید، الذین جاهدوا
فی سبیل الله: ایشان که بکورفیدند و هجرت کردند و جهاد کردند.
الذین آمنوا: ایشان که بکورفیدند. انزل سکینته علی رسوله و علی
المؤمنین: فرورستا ذال الله آرام آشنائی خویش بر رسول خویش و بر
کورفیدکان. (۴۶، ۴۷، ۱۶، ۲۲۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۱۵۸، ۱۵۱، ۶۳، ۳۱،
۱۷، ۱۰۶)

- ۴۵- کوم می بند: فی طغیانهم یعمهون: در کزاف کاری خویش
سامان کوم می بند. (۶).
- ۴۶- کویزیدن: بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه: بل که دروغ شمر دند
جیز را که آن در نیافتند و بعلم خویش بآن نرسیدند و بایشان نیامد و در
فهم ایشان نکویزید حقیقت آن. (۱۲۱).
- ۴۷- کوشوان: و انا له لحافظون: وما براو کوشوانانیم. (۱۸۷).
وما انا علیکم بحفیظ: و من شما را کوشوان نیستم. (۱۷۳).
- ۴۸- وا: یوم خلق السموات والارض: از آن روز واکه آسمان وزمین
آفرید. (۵۲).
- ۴۹- می بناوید: فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم
واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد: فامشر کائرا هر جا که یاوید ایشانرا و
می کیرید و می بناوید وایشانرا می نشینید بهر دیده ای و می جوئید. (۴۱).
- ۵۰- نهمار، نهمار کیر: وما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء: من
خویشتن بی کناه ندارم و ندانم، که تن آدمی نهمار، بذفرمای است و بد
آموز. (۲۰۰).
- وهوشدیدالمحال: والله سخت مکر است و زوذکار ونهمار کیر.
(۲۵۲).
- ۵۱- نیاری: ولایأتون الصلوة الا وهم کسالی: و بنماز جماعت نیابند
مکر با نیاری (یعنی بکاهلی). (۶۱).
- ۵۲- وغستن: ان الله مخرج ماتحذرون: الله بیرون خواهد آورد
از دلها شما آنج می برهیزید ازوغستن آن. (۶۶).
- ۵۳- هسکذ: لیوم تشخص فیه الابصار: که چشمها در آن روز در
بالای هسکذ و شره ماند. (۲۵۴).
- ۵۴- هفشردن: ارانی اعصر خمرا: در خواب دیدم که انکور
می هفشردم تا می کنم. (۱۹۲).
- ۵۵- همیشار: که ایشان (منافقان) همیشار در پوشیدن سرایر
خویش می کوشند.

۵۶- هن: هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت: آنجا هن یعنی آنکاه هن
ببرجند هرتن، کرد خدیش وباداش آنج پیش فرافرستان از کرد. (۱۱۷).
قالوا انك لانت يوسف: گفتند تو هن یوسفای. (۲۱۲).
كذلك يضرب الله الامثال: كذلك جنان هن مثل زندالله. (۲۲۸).
ولا تحسبن الله غافلا: و مپنداریا، هن رسول من كه الله ناآگاه است.
(۲۵۴).

۵۷- هوبخت: ليس لك عليهم سلطان: رهیکان من یعنی کورفیدکان
وهوبختان ترا برایشان دسرس نیست. (۲۶۲).
واما الذين سعدوا: واما ایشان که هوبخت آیند. (۱۸۰).

۵۸- آغالش: بعد آن نزع الشيطان بيني و بين اخوتي: بس، آن تواهی
که دیواو کند میان من و میان برادران من و آغالش. (۲۱۵).

۵۹- مسجد کردن: و آن نیت بذ که در مسجد کردن داشتند. که
را نه پیروزی است و نه بقا. (۱۳۳)

۵۹- مسجد کردن: و آن نیت بذ که در مسجد کردن داشتند. که
سو کند خواهند خورد که لابد که نخواستیم بکردن این مسجد مکر
بنیکویی. (۸۹).

۶۰- فرا استاذید: ارأیتم ما انزل الله بكم: جه بینید آنج الله شما را
فرا استاذید از روزی. (۱۲۷).

۶۱- قلب بعض از حروف مانند: مزغ = مغز: اولی الالباب: که
خداوندان مزعاند. (۲۲۰).

۶۲- فاصله قرار دادن فعل میان اسم و دعا: محمد گفت صلی الله
علیه وسلم. ابن عباس گفت رضی الله عنه. در تفسیر آیه شریفه «انزل
من السماء ماء... الخ) چنین آغاز می کند: بسر علی بندار صیرفی گوید
نیسابوری که بوبکر واسطی گفت که... فروفرستاد از آسمان آب.
[پس از چند سطر جمله معترضه به ترجمه آیه می پردازد].

سخن را در این جا به پایان می برم بدان امید که در این بررسی فشرده
وسریع توانسته باشم تاحدی خوانندگان گرامی را برسبک و شیوه

نگارش این کتاب پیراج مطلع کنم. و راه را برای پژوهشهای گسترده و عمیق‌تر فراهم کنم.

برای اتمام فایده و اطلاع بیشتر خوانندگان در خاتمه مطالبم، چند صفحه از متن بازنویس شده‌ی این کتاب ارائه می‌شود. الله ولی التوفیق. توضیح الف: مطالب میان [] از نگارنده است.

عبارت‌های متن بدون تصرف و یا بازنویسی بشکل رسم الخط متداول نقل شده است.

ب: به جای نقل آیه‌های قرآن کریم از روی متن کتاب، آنها را از قرآن‌های مصحح آوردیم.

بخشی از متن تفسیر :

يا ايها الذين آمنوا اذالقيتم الذين كفروا زحفاً فلاتولوهم الادبار (۵۱)
و من يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزاً الى فئة فقد باء بغضب
من الله وماويه جهنم وبئس المصير (۱۶) فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم
وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى وليبلى المؤمنين منه بلاء حسناً ان الله
سميع عليم (۱۷) ذلكم وان الله موهن كيد الكافرين (۱۸) ان تستفتحوا
فقد جاءكم الفتح وان تنتهوا فهو خير لكم وان تعودوا نعد ولن تغني عنكم
فئتكم شيئاً ولو كثرت وان الله مع المؤمنين (۱۹)

کورفیدکان هر که بینید کافرانرا که روی بشما دهند در جنک
زحفاً یعنی زاحفین الیکم، زحف رفتن جنکی است باره باره بیکدیگر،
هم جن خزیدن طفل. فلاتولوهم الادبار، بهزیمت بشتهاء خود برایشان

مکر دانید و من یولهم یومئذ دبره و هر که روز جنک بشت خویش بر کرداند
 بردشمن، الا متحرفا لقتال او متحیزاً الی فئته، مکر که بر کردد بشترا از
 بهر کمان کشیدن، یاور کشیدن تیغ را، یا صلاح نگاه داشتن را، که در
 جنک بابس تر آید، نه ادبار هزیمت را. متحیزاً الی فئته آنست که جوک
 بیند کزیم تر، خود را بان افکند تا قوی شند و فعتک من تفی الیه عند
 ضرورتک او متحیزاً یابناه جوی باقوم از مسلمانان، فقدباء بغضب من الله،
 بآن آمد او که از خدای بروخشم بود و مأویه جهنم و باز کشتنگاه او دوزخ
 و بد جایگاه. فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم. سبب نزول این آیت آن بود:
 ان قال قایل من المسلمین، والله ما را اینا الاعجاز صلعا، فقال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم: اولئك الملا من قریش و جاء ابوالیسر، کعب بن عمرو
 الانصاری بالعباس بن عبدالمطلب و کان العباس جسیماً شدیداً، فقال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم لابی الیسر اعان علیه ملک کریم. وذلك ان المسلمین
 وضعوا ایدیهم فی العدو، یقتلون ویأسرون لایکفهم عنهم شیء و جعل
 المشرکون یتسلمون و یتأسرون و لایغنون شیئاً و كانت الملائکة
 یسلمون العدو الیهم و ظن بعض المسلمین ان ذلك فی قوتهم و ضعف عدوهم
 و كانت الملائکة تفعل الافاعیل فنزلت: فلم تقتلوهم، نه شما کشتید،
 که الله کشت ایشانرا و مارمیت اذرمیت، نه تو انداختی که الله انداخت،
 و ذلك انه اخذ کفامن البطحاء فرمی بها وجه العدو فملا الاعین منها و قال
 شاهت الوجوه. ولیبلی المؤمنین منه بلاءاً حسناً. این معطوف است ... که
 لیحق الحق ویبطل الباطل ولیربط ولیبلی. آن کار روز بدر، خدای آنرا کرد
 لیعطى المؤمنین منه بلاءاً حسناً. یقال ابلیت فلاناً، اذا اعطینته. و آنرا تا
 مؤمنان را بخشیدنی بخشد نیکو و آزمودن نیکو آزماید. ان الله سمیع علیم.
 که الله شنوا است دانا. ذلكم وان الله موهن کید الکافرین. این همه هست.
 و او نیز الله سست کننده است و بی کواش ساز کافران را. موهن مشدد.
 و مخفف. موهن کید الکافرین، مضاف. والله، سست کننده ساز کافران است.

ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح، ان تستقضوا فقد جاءكم القضاء . والفتح عند العرب القاضي: انا فتحنا لك فتحاً؛ قضينا لك قضاءً. ارمى كار وركشادن وبر كزاردن خواهيد، وبر كزارد وبر كشاده آمد بشما و آن، آن بود كه جن دوسباه روز بدر روى بهم آورند، بوجهل گفت در دعا اللهم اقطعنا للرحم و آتانا لمالا ترضى فاحنه الغداة. اين جواب اورا است وان تنتهوا فهو خير لكم، يعنى وان كنتم انتهيتم لكان خيراً لكم وار واشذيد شما ازين كار (ر) بر كزارد خواستن، بهبوديد شما را آن وان تعودوا الى الاستفتاح، نعدالى الفتح، ار انيز خواهيد انيز كنيم، ارباز كرديد، باز كرديم وسوزندارن شمارا، انبوهى شما وبهم بودن شما هيچيز. وهر چند كه فراوانيد، والله بيارى با كورفيدگان است.

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وانتم تسمعون (۲۰)
ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون (۲۱) ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون (۲۲) ولو علم الله فيهم خيراً لاسمعهم ولو سمعهم لتولوا وهم معرضون (۲۳)

ای ایشان که بکورفیندند، فرمان بریدند خدا را و رسول را و لاتولوا عنه، نکفت عنهما، عنه، کفت، بارسول بر (بو) د. می گوید: فرمان بریدند خدا را و رسول را و از رسول او برمکردید که می سنوید. فعلق الاجابة بالسمع و اضاف التسليم اليه واشترط القبول للسمع. و جن ایشان مید که کفتند: که بشنودیم و نمی شنوندند، یعنی نمی پذیرند. ان شر الدواب عند الله، بترین همه جنبندگان یعنی جانوران بنزدیک خدای، این کرانند که حق نشوند و این کنکانند که حق را پاسخ ندهند و دریافت حق را خردندارند که دریاوند. ولو علم الله خيراً لاسمعهم یعنی لاسمع قلوبهم ولو اسمع آذانهم لتولوا عنه.

و کرالله، خیری دانستی دریشان، بدانش خویش - این خیر ایذر سزاواری آشنائی است دلهای ایشانرا، حق، شنوایدید، لکن نشنواید، جنانك آنجا کفت: و كانوا لا يستطيعون سمعاً. وما كانوا يستطيعون السمع. انهم عن السمع لمعزولون. و هر چند که گوشهء سرایشان را بشنوند، کی دلها را نشنوند، بر کردند و روی گردانند.

يا ايها الذين آمنوا استجبوا لله وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم
واعملوا ان الله يحول بين المرء وقلبه وانه اليه تحشرون (۲۴) واتقوا فتنه
لاتصيبين الذين ظلموا منكم خاصة واعملوا ان الله شديد العقاب (۲۵)
واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون في الارض تخافون ان يتخطفكم الناس
فناوئكم وايدكم بنصره ورزقكم من الطيب لعلكم تشكرون (۲۶)
الاسجابة والاجابة واحد وربما دخلت السين للتحسين.
شعر :

وداع دعا يامن يجيب الى الندى فلم يستجبه عند ذاك مجيب
كورفيد كان باسخ نيكو كنيد، خدايرا ورسول خدايرا. اذادعاكم لما
يحييكم نكفت دعياكم، داعي ايند رسول است. آنكه رسول شمارا خواند جيزا
كه شمارا زنده كند. وأن قرآن است كه قبول أن دلرا می زنده كند واعلموا
وبدانيد كه خدای، بحال كردانی و كار و كردش میان مرد و دل او است
میان فعل بنومیان روشنائی دل او جدای می دارد، وبدانید كه شما را
انكيخته با او خواهند برد. واتقوا فتنه و بترسيد از فتنه و بپرهيزيد كه
نه راست آن، بكناه كار، افتد و بيدان از شما. قيل ان هذه الغنّة التي
وقعت بين الصحابة ومن التفرق والتقاتل ما بين قتل عثمان وقتل على
رضي الله عنهما. ورأى زبير بن العوام زمان قتال على في الجامع بالبصرة
عليه السلاح ينكت في الارض و يقول قد كنا حذرنا هذا. واعلموا وبدانيد
كه الله سخت كير است و اذكروا اذ انتم مستضعفون في الارض وياذ داريد
وياذ كنيد انگاه كه شما اندك بوديد، واين در زمان مقام ايشان بود بمكه،
بیش از هجرت، زبون گرفتگان بوديد، در زمين می ترسيديد همواره كه
مردمان شما را بربايند يعني قيصر يا كسرى فآواكم شما را جايكاه ساخت
و فرو آورد يعني در مدينه وايدكم بنصره و شما را نبرو داد، بياری
دادن خویش، يعني روز بدر و زرقكم و شما را روزی داد از خوشیهای
روزی خویش و با كهاء آن و اين ونخل قري مدينه است تا مكرآزانی كنيد.
يا ايها الذين آمنوا لاتخونوا الله والرسول واتخونوا اماناتكم وانتم
تعلمون (۲۷) واعلموا انما اموالكم واولادكم فتنه وأن الله عنده اجر
عظيم (۲۸)

ای ایشان كه بكورفيدند، كژ مرويد با خدای و رسول در بيمن
خویش و در نهان خویش و تخونوا اماناتكم يعني لاتخونوا اماناتكم

«بلاء» اول اکتفی کرد و انتم تعلمون که شما می دانید. این آیت و نظایر این در قرآن در شأن قومی اند که مسلمان شدند و اقارب ایشان، انیز کفار بودند، کفار در مسلمان شدن می زاریدند و بدیس می دادند و تهدید می کردند، کی ایشانرا با کفر برند، جنانک در جای دیگر گفت: لن تنفعکم ارحاکم. ان من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم. انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم. یوم لا ینفع مال ولا بنون. یوم یفر المرء من اخیه. و تقطعت بهم الاسباب. انی کان لی قرین. واعلموا و بدانید که فرزندان شما و سود و زیانها شما آزمایشی اند بنزدیک شما، مال شما و فرزندان شما آزمایشی است و مزد بزرگوار بنزدیک الله است.

یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله ینجعل لکم فرقاناً و یکفر عنکم سیئاتکم و یغفر لکم والله ذو الفضل العظیم (۲۹) و اذیمکربک الذین کفروا لیثبتوک اویقتلوک اویخرجوک و یمکرون و یمکرالله والله خیر المکرین (۳۰) و اذا تتلی علیهم آیتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الاسطیر الاولین (۳۱) واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتتنا بعذاب الیم (۳۲).

کورفیدکان اگر از خشم و عذاب خدای برهیزید، شما را جدائی سازد، معنی آنست که ان توحداوالله کرخدایرا یکتا بدانید، شما را جدائی سازد میان شما و میان عذاب خویش، و ناپیدا کند و بسترده از شما کنهان شما و بیامرزد شمارا والله، بافضل بزرگوار است و اذیمکربک الذین کفروا، آنکه که سازنهانی ساختند کافران، تا ترا بر بندند بر اشتری، و در بادیه گذارند یا در خانه بناوند و در خانه بر آرند و هر روز قرصی بر تومی اندازند یا از هر رهطی از بطون عرب مردی با تیغی بهم آیند و ترا بکشند تا از همه عرب کین بازخواستن طمع ندارند، یا ترا از شهر بیرون کنند جنانک کردند و یمکرون و در نهان می سازند. و الله در نهان می سازد والله، به سازتر همه سازندکان است و اذاتتلی علیهم و آنکه که بریشان خوانند سخنان ما، کویند که شنیدیم، کرما خواهیم همجنین بگوییم. نیست این مکر اوسانه و داستان پیشینیان است. و گفته اند که این کوینده نضربن

حارث است. واحد الاساطیر اسطورة و قیل اسطار. واذقالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك، این هم، نضربن حارث است این کوینده. و آنکه گفت خدایا، کرا این محمد و آنج او می آرد راست است از نزدیک تو، بس بر ما، سنک باران از آسمان با عذاب دردنا می آر.

وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم و ما كان الله معذبهم وهم يستغفرون (۳۳)

و نیست خدای آنرا که ایشانرا عذاب کند و تو در میان ایشان. گفته اند که این مقدار منسوخ است. ناسخ این آنست که بر عقب او که: **وما لهم الا ليعذبهم الله. الآية.** چنان که آنجا گفت: **ونحن نتربص بكم الى قوله او بايدينا. فعذبهم يوم بدر** بایدی المسلمین. **وما كان الله معذبهم** این آیت محکم است. و گفته اند نه منسوخ است آن دیگر نیم آیت اول، از بهر آنرا که مصطفی صلی الله علیه وسلم بمکه در میان ایشان بود، عذاب نیامد، این عذاب بس هجرت آمد بمدینه. و گفته اند که **وما كان الله ليعذبهم** آن عذاب عام است باستیصال، چنانکه درامم و قرون پیشینیان بود، این امت از چنان، بزینهاراند و این که **وما لهم الا ليعذبهم الله**، این عذاب خاص است قوم را دون قوم **وما كان الله معذبهم**، و نیست خدای عذاب کردن ایشانرا تا ایشان آمرزش می خواهند، یعنی تامی شهادت کویند و می اسلام آرند این استغفار ایذر توحید است. و در قرآن نوح را است و هود را و صالح را و شعیب را که فراقوم خویش گفتند که: **استغفروا ربکم.** و عدی بن حاتم الطائی مصطفی را برسد که آنج بدر او می کرد حاتم، هیچ بکار آید، و عایشه عبدالله جدعان را هم از مصطفی برسد هر دو را جواب داد مایغنی عنه، **ولم يقل رب اغفر لی**، یعنی لم یوحده. بس، از بهر آن، شهادت را استغفار خواند، که شهادت کوی، خویشتن را بان آورد، که او را بیامرزند، بس شهادت آمرزش خواستن است.

وما لهم الا ليعذبهم الله وهم يصدون عن المسجد الحرام وما كانوا اولياءه ان اولياؤه الا المتقون ولكن اكثرهم لايعلمون (۳۴).

و چیست ایشانرا و چرا است، وجه روی است، هرگز وجه جای آنست که عذاب نکند الله ایشانرا وهم يصدون و ایشان خلق را برمی گردانند از مکه ازان مسجد با آزر م. و آن، صد، آن بود که ایشان بر دربها مکه،

موکلان می داشتند، دور کاری، تا هر قاصدی که آهنک دیدار رسول خدای داشتیدمی بر گردانیدند و بعضی را می کشتند. و گفته اند که ما انزلنا علی الهفتسمین ایشانند. اقتسموا الشعاب بینهم للرصد. و ما کانوا اولیاءه و ایشان بآن مسجد کس نهاند.

ان اولیاءه الاالمتقون بآن مسجد کس نیست مگر موحدان و کورفیدکان. این هم چنانست که آنجا گفت مستکبرین به یعنی بالبیت، کردن کشان می روند بخانه من، کبر در سر، که ما کعبه داریم، لکن بیشتر ایشان نمی دانند.

وما کان صلاتهم عندالبیت الا مکاء و تصدیه فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون (۲۵).

و نبود مکرور کار نماز ایشان که می کردند بنزدیک خانه مکر شبیلیدن و آواز دست آوردنی در دست زدن، می جشید عذاب بآن که کافر شدید.

انالین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم تكون علیهم حسرة ثم یغلبون.

اینان که کافر شدند نفقه می کنند مالها خویش، تا بر گردانند خلق را از راه خدای، یعنی تا رسول خدا را غلبه کنند، تا خلق را بر گردانند از راه حق و نکذارند که بآن رسند. این آیت در شأن «مطعمان» آمد که از مکه تا بدشت بدر، سپاه مشرکان رامیزوانی کردند، روز بروز، ده اشتر و نه اشتر می کشتند بسین روز مطعم ایشان عباس بن عبدالمطلب بود. فسینفقونها، آن مالها نفقت کنند، بس آنکه آن نفقه بریشان تفریغ کرد، و بس آنکه ایشانرا باز شکنند و کم آرند و غلبه کنند.

والذین کفروا الی جهنم یحشرون (۲۶) لیمیزالله الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعاً فیجعله فی جهنم اولئک هم الخسرون (۲۷).

و آنکه کافرانرا بدوزخ رانند لیمیزالله این لام تعلیل غلبه است ثم یغلبون لیمیزالله. می گوید عزد کره. آنکه کافرانرا کم آرم و غلبه کنم تا حق از باطل پیدا شود. ایذر و بآل عمران معنی اینست: خبیث، ایذر.

باطل است و «طیب» ایدر حق «ویجعل الخبیث بعضه علی بعض» و باطل
 اهل باطل برهم می‌او کند تا دکمه کردد، همه، آنکه آنرا در دوزخ او کند،
 ایشان‌اند زیان کاران و نومیدان «لیمیزالله» در تعجیل عقوبت است
 «ویجعل الخبیث» در امهال است، می‌گوید: بعض را بعداب می‌شتابانم تا
 حق از باطل با پیدا بود و بعضی را مهلت می‌دهم «نملی لهم لیزدادوا اثما».
 قل للذین کفروا ان ینتھوا یغفر لهم ما قد سلف وان یعودا فقد مضت
 سنت الاولین (۲۸)

کوی ایشانرا که کافر شدند بازشید [بازایستند خ ل]، ایشانرا
 بیامرزند از آنج گذشت وان یعودوا یعنی وان یثبتوا از بهر آنک کافرانرا
 می‌گوید که ایشان خود در اسلام نیامده باشند و ار بازایستند بر کفر، فقد
 مضت سنة الاولین یعنی فقد مضت سنة الله و مثلاته فی القرون الاول،
 همچنان که جای گفت: کذاب آل فرعون. قد خلت من قبلکم سنن.
 و ذکرهم با پیام‌الله. انی اخاف علیکم یوم الاحزاب.

فر و نیست پای خویش ز کمر ما را ببیند جواب داد بر کمر را یا با کمر ما ظنک
 باشی از آنکه ناله آنها چه نطق بری بدو تن که سه دیگر ایشان الله است ازوه
 مدار که الله با ما ۵ فر و فرستاد آرام ایمان بر بونگر صدقین و اید و نیروی واری
 در آن رسول خویش را بسببهای که شامی دیدین و آن رعب بود و فرستگان
 بود و پیشین بر چشم و دل دشمن و گفتند که عنکوبت در غار می تنید در آن
 شب که رسول خدای آن بود و گفتند که من عی آمد و خایه نهاد و در سینه این همه
 فرستگان اند که گفتیم ازها قرآه این محیص و حفا از ابو عمرو و این و جمل
 کلمه الدین کفر و الشفلی ثم ان کلام و سخن کافر از آرد و زینه کرد
 این کلمه ای در سکا است و هام سخنی و هام سازی و مکر و تقدیر الله آنرا بر کرد
 مخلوط و بفقوره آنکه ابتدا کن کوی و کلمه الله های العلیا سخن خدای و تقدیر بود
 و مکر و آنست که ز بر است یعنی غالب است و قاهر و از خوابی بیوسته جوان
 یعقوب حمز می را و جعل کلمه الدین کفر و الشفلی و کلمه الله های العلیا
 کلمه کافران ز بر آورد و کلمت خویش را ز بر آورد و الله توانای است و اناه
انفوا اخفافا وثقالا و جاهدوا باموالکم
و انفسکم فی سبیل الله فی احرارکم
 ان لکم نعمون بیرون بشید یعنی غنات تبوک را جوانان و جوان
 عزبان و عیالان توانگران و درویشان فارغان و مشغولان و جهاد کنید با
 خویش و تن خویش از هر خدای آن شمارا به است از دیند لوگان
عرضا فریبا و سفرا فاصدا لا تبغولوا لکن
بعذب علیهم البیقة و سحلفون بالله